

## پیشخوان

علامه علی دوانی و سرایش تاریخ در قالب شعر

## قریحه‌ای که مجال بروز نیافت!

■ **محمد رضا کائینی**



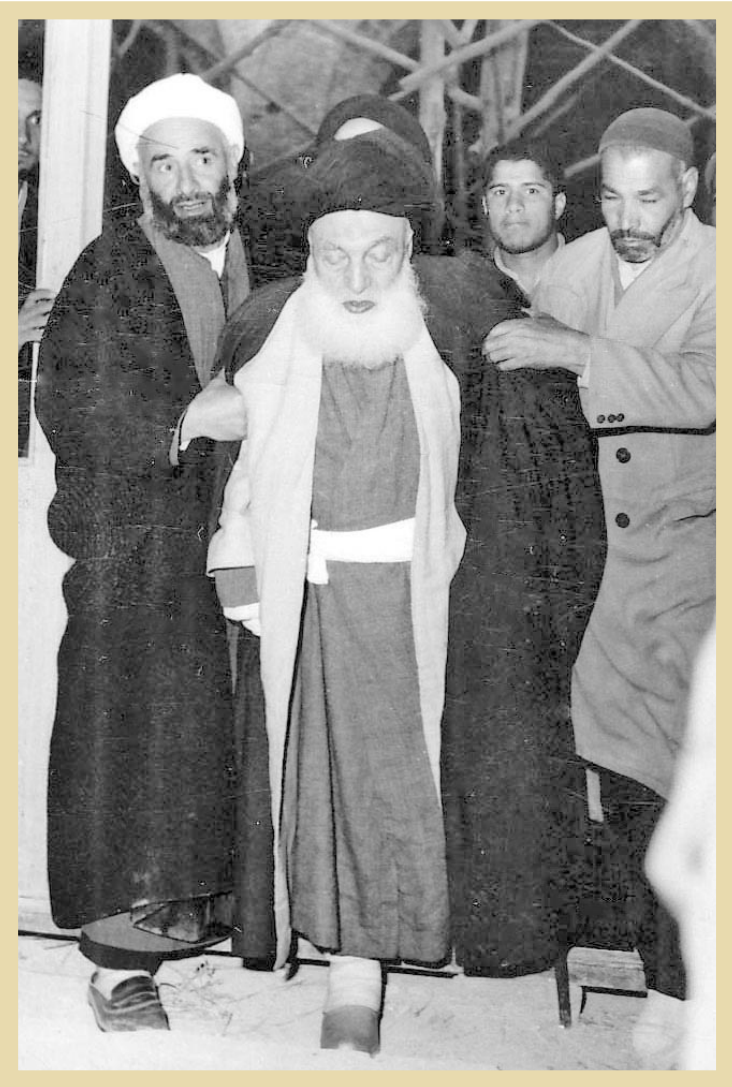
استاد فقید حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی، تاریخ‌نگار شهسپیر اسلام و انقلاب اسلامی، در دوره جوانی خویش، به سرایش اشعاری متنوع در باب مقولات مذهبی، تاریخی و اجتماعی

دست می‌زد که چند مورد از آن، در آثار و مطبوعات دینی آن دوره با تازب یافته است. یک دهه قبل، مجموعه این سروده‌ها در قالب انثری تحت عنوان «یادی از دلداده‌ای»، از سوی نشر رهنمون، در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت. فرزند فرزانه‌اش دکتر محمد رجبی دوانی، در دیباچه‌ای بر این اثر، در باب تاریخچه این اشعار و علت عدم تداوم سرایش آنها چنین آورده است: «تاریخ سرایش اشعار گردآوری شده، سال‌های بین ۲۰ تا ۳۰ سالگی، یعنی اوان شکوفایی ادبی و علمی آن استعداد درخشان را دربرمی گیرد و البته غالباً به سنین ۲۰ تا ۲۵ سالگی وی تعلق دارد. با آنکه ولی طلیعه تابناک از فوران ذوقی سرشار خبر می‌داد، این طلیعه می‌دایم فقدان دروس ادبیات فارسی و یا متون درسی فارسی در برنامه رسمی حوزه‌های علمیه و به عبارتی، تباین تعلیمات سنتی حوزوی با شعر و ادبیات فارسی به جهت روح بحثی حاکم بر معارف و علوم قدیمه و همچنین تنگناهای متعدد زندگی سخت‌طلبی، مجالی برای بروز یا رشد چنین استعداد‌های هنری و ادبی باقی نمی‌گذارد و همچون دانشگاه‌های بوروکرات خارج و داخل، هنر مند و شاعری در دامان خود نمی‌پرورد. تنها کسانی که به یمن نبوغ خویش، ظهوری خلاف امد عادت- و آن هم بیرون از محیط رسمی و برنامه درسی- دارند، در اوقات خوش فراغت خویش- که به ویژه در اوایل و اواخر کار و بار عمر دست می‌دهد- مجال ابراز جلوه‌هایی از ذوق هنری و ادبی خداداد خود را می‌یابند. اشعار آغاز و پایان عمر پیرکت امام خمینی(ره)، نمونه بارز و شاهد صادق این مدعاست. البته روحانیونی هم که در مدت عمر سراسر جنب‌وجوش خویش، از سرودن شعر باز نایستاده‌اند، کم‌شمار نبوده و نیستند، ولی نسبت به



➤ **زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین استاد علی دوانی**

کل مجموع و روال معمول، بسیار اندک و مستثنی می‌نمایند. متأسفانه همین گروه نیز به دلیل غلبه روح حصولی و بحثی بر وجه حضوری و ذوقی معارفی که موضوع تحصیل، تدریس و تحقیق آنها قرار می‌گیرد، هرگز خود را مجاز نمی‌دانند که آثار شاعرانه خویش را نشر دهند. هزاران افسوس که این ذوق سرشار در بدایت فوران خویش، در مسیری از پیش تعیین شده برای هر طلیه، همچون هزاران هزار استعداد درخشان دیگر، جاری می‌شود و با وجود آنکه فراتر از یکصد جلد تصنیف، تألیف، ترجمه و تصحیح نفوذ درخشان را پدید می‌آورد- که هر کدام در جای خود ابداع و نقطه آغازی از لحاظ موضوع یا طرز بیان است و مورد تقدیر فراوان اعظم گذشته و حال قرار می‌گیرد- ولی دیگر ارتباطی با عالم شعر و شاعری ندارد. به شهادت افراد خانواده دمساز وی، همراه با اقوال ناخواسته اختر شعر او، اشتغال به سایر هنرها نظیر قسه‌نویسی، خطاطی، نقاشی و ذوقیاتی همچون گردآوری تمبر، تصاویر و اسناد نادر و قابل ذلک نیز، به تدریج کمرنگ شد و در مسیر زندگی علمی و عملی او قرار نگرفت. البته همان‌ها نیز مانند باقیمانده اشعار، هر چند تنها به یک دهه از حیات وی تعلق دارند، ولی مجموعه‌هایی جذاب و قابل اعتنا محسوب می‌شوند. امام‌دردمب کسانی که کتاب «تقد عمر» با اهمیت و سراسر عبرت این نابغه و روستایی زاده خودساخته را که مشحون از حوادث پرفراز و نشیب تاریخ معاصر اوست می‌خوانند، در قیاس با این دختر، بر دیگر وجوه شخصیت درخشان علامه والاّیی که می‌توانست بسی بیشتر بر زوایای تاریک دوران مان‌بناهد، وقوف یابند و اقربان و امثال او را که در حجره‌ها و زاویه‌های حوزه‌ها و دانشگاه‌ها و بیش از آن در کنج خاتمه‌شعرا در سکوت خلوت خویش می‌سوزند و می‌سازند، در یابند و در جایگاه شایسته ایشان قرار دهند»



آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی در بازدید از تعمیرات حرم مطهر معصومه(س)

**۶۶ سال پیش در ماه رمضان، فضای دینی و فرهنگی کشور، شاهد رویدادی مهم بود. بنا به دستور آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، خطیب نامور حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی، به‌انجام یک‌سلسله سخنرانی‌اشفاگر در باب فرقه بهائیت دست زد که واکنش‌هایی گسترده را در سراسر کشور برانگیخت! همین امر موجب شد که به دستور پهلوی دوم، از پخش سخنرانی‌های فلسفی در رادیو جلوگیری شود!**

## اشاراتی در باب مواجهه تاریخی آیت‌الله‌العظمی سیدحسین بروجردی با بهائیت در رمضان ۱۳۳۴

# چرا شاه یک بهایی را پزشک مخصوص خود کرده‌است؟

■ **احمد رضا صدری**

۶۶ سال پیش در ماه رمضان، فضای دینی و فرهنگی کشور، شاهد رویدادی مهم بود. بنا به امر آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، خطیب نامور مر حوم حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی، به‌انجام یک‌سلسله سخنرانی‌اشفاگر در باب فرقه بهائیت دست زد که واکنش‌هایی گسترده را در سراسر کشور برانگیخت! همین امر موجب شد که به دستور پهلوی دوم، از پخش سخنرانی‌های فلسفی در رادیو جلوگیری شود! در مقالی که پیش‌روی دارید، در باب حاشیه و متن این رویداد، اشارات و تحلیل‌هایی صورت گرفته‌است. امید است آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموماً علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **سلطان واقعی ایران، یک بهایی بود!**

در آغاز سخن، مناسب است که قدری در باب زمینه‌های مواجهه آیت‌الله‌العظمی بروجردی با بهائیت سخن رود. در نیمه دوم دهه ۲۰ و نیز در دهه ۳۰ هجری شمسی، پهلوی دوم در راستای سیاست شخصی یا القایی خویش، به وابستگی به فرقه بهائیت در ایران، امکان فعالیت گستره تبلیغی و نیز سمت‌های سیاسی یا اقتصادی را واگذار کرد. هم از این روی، پیران این فرقه با اتکا به پشتوانه حکومتی خویش، به مزاحمت و آزار مسلمین در نقاط مختلف کشور می‌پرداختند! اخبار و شکایات مربوط به رفتار‌های این نخله، به آیت‌الله بروجردی رسید و وی تصمیم گرفت تا به مقابله با تکراری‌های این گروه بپردازد. سیدمرتضی حسینی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، ماجرا را به شرح ذیل روایت کرده است: «بعدها از رحلت آیت‌الله‌العظمی سیدابوالحسن اصفهانی در آبان ماه ۱۳۲۵ شمسی و در گذشت آیت‌الله‌العظمی حاج‌آقا حسین قاسمی در سال ۱۳۳۶، آیت‌الله‌العظمی حاج‌آقا حسین طباطبایی بروجردی - که سه سال قبل به اصرار علمای حوزه و به ویژه امام خمینی، به قم آمده بود- مرجع بزرگ شیعیان شد. در آن ایام، حجت‌الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی در دهه آخر صفر، در منزل ایشان منبر می‌رفت

و نیز به دعوت آستانه مقدسه حضرت معصومه (س)، شب‌ها در صحن بزرگ به ایراد خطبه‌های پر محتوا و روشنگر می‌پرداخت. این منبرها، تأثیر ژرف و مهمی بر طلاب حوزه گذاشت و الگویی برای آنان شد و حتی بر سایر جوانان و نوجوانان آن عصر، بسیار تأثیر گذار. این توانایی او از چشمان تیزبین و دوراندیش آیت‌الله بروجردی دور نماند، چنانکه مر حوم فلسفی روایت می‌کند: «ایشان! با علاقه فراوان، هر روز در منزل خودشان، در ساعت منبر می‌شدند و یک روز هم تخرّف نمی‌کردند. یک شب هم برای استماع منبر، به صحن مطهر حرم آمدند و به من فرمودند: شما چه جور منبر می‌روید؟ من می‌بینم که آقایان متعهدین و مدرّسین و مامورین دولت و فرماندار و کسبه و تجاری می‌گویند: فلاّی خیلی خوب صحبت کرد، حتی خانم‌هایی که از منزل ماه به مجلس می‌روند، همین نظر را دارند. خوب است شما این روش خودتان را امینا قرار دهید و با دیگران نیز بیاموزید.» آیت‌الله بروجردی همچنین از آقای فلسفی خواست، تا واسطه‌ها و برای رساندن پیام‌های مرجعیت شیعه به مقامات دولتی و شاه باشد. با آشکار شدن شدن فعالیت بهائیان، مردم از شهرهای مختلف، به آیت‌الله بروجردی نامه می‌نوشتند و از اعمال آنان شکایت می‌کردند. این امر، حساسیت و نازاحتی ایشان را به دنبال داشت. بنابراین آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۲۹، طی نامه‌ای به آقای فلسفی اعلام کردند که با نخست‌وزیر زرم‌آرا ملاقات کند و به دنبال شکایت مر دم الیگودرز، جلوی فعالیت بهائیان را بگیرد. در سال ۱۳۳۴ و قبل از فرارسیدن ماه مبارک رمضان، به پیشنهاد حجت‌الاسلام فلسفی و تأیید آیت‌الله بروجردی، قرار شد در سخنرانی‌های مسجد ششاه تهران- که به طور مستقیم از رادیو پخش می‌شد- مسئله بهائیت توسط این خطیب پرآوازه مطرح شود. آیت‌الله بروجردی در پاسخ به این درخواست حجت‌الاسلام فلسفی چنین فرمودند: «اگر بگوئید خوب است، حالا که مقامات گوش نمی‌کنند، اقلاً بهایی‌ها در برابر افکار عمومی کوبیده شوند!» مر حوم فلسفی در خاطرات خود می‌گوید: «وظیفه مذهبی حکم

بروجردی در آغازین گام از مبارزه خویش با فرقه بهائیت، خواست تا ماجرا از طریق مسئولین وقت کشور پیگیری و از این طریق، از مزاحمت‌ها و نیز توسعه نفوذ بهائیان جلوگیری شود. با این همه تلگرافات آیت‌الله بروجردی به حجت‌الاسلام فلسفی، نشان می‌دهد که وی به مرور، از همکاری سران وقت حکومت با این مبارزه مأیوس شده و حتی آنان را، مدد رسان این فرقه می‌داند! نخستین نامه از موارد فوق آمده، مربوط به دوره‌ای است که مرجع اعلای شیعیان، مر حوم فلسفی را به دیدار حاجعلی زرم‌آرا، نخست‌وزیر وقت می‌فرستد تا وی مانع از حمایت مسئولان محلی از بهائیت شوند: «بسم الله الرحمن الرحیم، به عرض می‌رساند امید آنکه وجود محترم از بلیات محفوظ بوده، موفق و مؤید باشید. چند روز است که از اطراف به وسیله مکاتیب و تلگراف، به من شکایت از فرقه ضاله‌بهائیه می‌کنند. از جمله مکتوبی است که از اطراف کرمان رسیده و تلگرافاتی است که از الیگودرز مخایره و ررونوشت به حقیر داده‌اند. مکتوبی هم امروز از جناب مستطاب ثقه‌الاسلام آقای شیخ محمد مصدرا امهوری - که در الیگودرز است، رسیده- چنین معلوم می‌شود که بخشدار و سایر رؤسای ادارات، از فرقه ضاله بهائیه حمایت می‌کنند و قاسم فولادوند به واسطه حاکمتی که دارد، بخشدار و غیره را تقویت می‌نماید. بنابراین دعای‌ای از مسلمین در تلگرافخانه متخمن شده‌اند. خواهشمند است جنابعالی، جناب اشرف آقای نخست‌وزیر پر را ملاقات کنید و مطلب را به ایشان برسانید که هر چه زودتر قضیه را خاتمه دهند که منجر به نزاع و مقابله و خونریزی نشود. در خاتمه سلامت و سعادت جناب مستطاب را از خداوند تعالی مسئلت می‌نمایم.»

نامه دوم آیت‌الله بروجردی به حجت‌الاسلام فلسفی، به نیکی نشان می‌دهد که وی حاکمیت وقت را با بهائیان هم‌دست قلمداد می‌کند و ادامه گفت‌وگو با دولت را در این زمینه بیپرده می‌داند: «بسم الله الرحمن الرحیم، به عرض می‌رساند مر قوم شریف واصل گردید. جوابی که داده‌اند، دال بر این است که ایجاد نفوذ و تقویت این فرقه، از روی عمد و قصد است، نه خطا و سهو. تظاهراتی که نادر از آن سوی دولت! مشاهده می‌شود بر آنها، فقط و فقط تظاهر مغفولان است، نه حقیقت و این دستگاه یا آلت صرف مصلحت مملکت را در تقویت و موافقت منویات اینها تشخیص داده، یا بعضی چرخ‌های آن مصلحت شخصی خود را بر مصلحت مملکت ترجیح می‌دهد. به هر تقدیر مذاکرات در این موضوع را اباً دولت آغو و بیپروانه می‌بینم.»

و سرانجام نامه سوم، به نیکی از یأس مطلق آیت‌الله بروجردی از همکاری شاه و حکومت وی، در مبارزه با بهائیت نشان دارد. او در این مکتوب، اشاره دارد که داد‌گاه‌ها در سراسر کشور، جرئت صدور و اجرای حکم، بر علیه تخلفات آشکار پسروران این فرقه را ندارند: «بسم الله الرحمن الرحیم، به عرض عالی می‌رساند چندی قبل از آبادان، مکتوبی از بعضی وکلای حقیر رسیده و اظهار داشته بودند که تقریباً همه بار دربار شد، جاگهای فراتر از این مکتوب می‌باشد. او «یادی امرالله»، از رهبران برجسته بهایی و از خواص عباس افندی (فرزند بنیادنگار این فرقه) بود. ایادی که از سال‌های ابتدایی دهه ۳۰، به عنوان پزشک مخصوص شاه وارد دربار شد، جاگهای فراتر از این مصحت یافت و نقش یک رئیس، محر اسرار و مشاور را در امور سلامت شاه ایفا می‌کرد. حسین فردوست در خاطرات خود نوشته است: «سلطنت که در دربار بودم، نمی‌دانستم که آیا شاه بر این مملکت به حقیقت آقای یادی! او بهایی‌ها را در همه جا گمارده و بر مردم مسلط کرده بود!» این نقش‌آفرینی عیان و عمیق ایادی، با واکنش علما مواجه شد. در همین زمینه، حجت‌الاسلام فلسفی در یکی از سخنرانی‌های خود در مسجد شاه با صراحت گفت: «علیحضرتا ما ملکت این همه طبیب مسلمان دارد، مردم نازاحت هستند از اینکه یک بهایی طبیب مخصوص شمسالت، او را عوض کنی!» ولی شاه او را تغییر نداد و حتی از سخنان آقای فلسفی نازاحت شد و گفت: «اینجا چه کار به طبیب من دارند؟» به گفته حجت‌الاسلام فلسفی، ایادی با نفوذترین فرد دربار و به تدریج با نفوذترین فرد کشور شد و برای خود، در حدود ۸۰۰ مغلل اقطاع کرد و حتی دادن بسیاری از مقامات و درجات، به دست وی صورت می‌گرفت! ایادی در دوران نخست‌وزیری یه هویدا، تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد و وی توان یافتن و سلطی، هیچ کاری نمی‌کردند. به نحوی می‌توان گفت که سلطن واقعی ایران، یک بهایی بود و در زمان وی، بهایی‌ها مشاغل مهمی داشتند و در ایران، بهایی‌یکبار وجود نداشت و جمعیت آنها در ایران

■ **به کلی حقیر، از اصلاحات این مملکت همانگونه که در بخش پیشین اشارت رفت، آیت‌الله**



سپهریور، ۱۳۴۰. حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی پیش از آغاز یکی از سخنرانی‌های خویش در مشهدان

## ۹ ارومزه جوان | شماره ۶۲۰۱

آنها را سؤال می‌کرد، جزء مذاهب و ادیانی که ذکر می‌شد، بعضی از بچه‌ها می‌گفتند ما بهایی هستیم! ما از رنگ قرآن و تعلیمات دینی، ارمنی‌ها و کلیمی‌ها و زرتشتی‌ها از کلاس بیرون می‌رفتند، ولی بهایی‌ها در کلاس حضور داشتند و مانند مسلمان‌ها، درس دینی ما را می‌خواندند و امتحان می‌دادند، ولی نمی‌دانستم که چه فرقی با ما دارند! حتی در سال‌های تحصیل، با خیلی از آنها دوست هم بودیم، با روی یک نیمکت در کنار هم می‌نشستیم، یا تصادفاً همسایه هم بودیم. در منزلی که در خیابان تخت جمشید (طالقانی امروز)، در کوچه زهره داشتیم، در خاطر ام است در سمت چپ منزلمان، خانواده کلیمی یاشار همسایه بودند و در سمت راست، خانواده‌های کلیمی دارو ور و بروخیم بودند و روبه‌روی منزل ما، کمی دورتر، خانواده ... بهایی بودند. خلاصه همه مذاهب و ادیان، در کنار هم زندگی می‌کردند. مادر بزرگ روشنی داشتم (مادر مدرم) که بسیار دنیادیده و باتجربه بود. گاهی از بهایی‌ها می‌گفت و به ما هشدار می‌داد که اینها مُشرک هستند! گویا زمانی که از شیراز به تهران می‌آید، منزلی را اجاره کرده بود و بی‌خبر بوده است. گویا آن که صاحبخانه‌اش، بهایی یابی بوده است. گویا آن خانم با چرب‌زبانی، گاهی تبلیغ‌هایی می‌کرده و متقابلاً مادر بزرگم نیز، با او زیاد بحث می‌کرده است! از صحبت‌هایش، جمله‌ای را که فراموش نکردم، این است که آن خانم بهایی می‌گفته است: آیت‌الله اله و مادر بزرگم معنی می‌کرد یعنی: «بهاء خداست!» استغفرالله. مادر بزرگم آن خانه را ترک کرده و به جایی دیگر نقل مکان می‌کند. به هر روی، روزهای بی در پی در ساعت مخصوصی که یا قبل از اخبار ساعت ۲ بعدازظهر یا بعد از اخبار بود، این ناطق زبردست به منبر می‌فت و سخنرانی‌های آتشینی ایراد می‌کرد. در دست نمی‌دانم شاید در مسجد شاه بود و در رادیو تهران، به صورت مستقیم و زنده پخش می‌شد. بارها با بیانی پر جرئت، محمدرضا پهلوی را - که در آن زمان در اوج قدرت بود - مورد خطاب قرار می‌داد و او را راهنمایی می‌کرد و هشدار می‌داد که «علیحضرتا ما مراقب باشید و نگذارید این فرقه استعماری، روز به روز بیشتر نفوذ کند و اقلاً نسل جوان را دستخوش تبلیغات دروغین خود سازد. اعلیحضرتا! چرا باید پزشک مخصوص شما، یعنی یکی از نزدیک‌ترین افراد به شما، یک بهایی باشد (تیمسار دکتر عبدالکریم ایادی) همچنین تا خیلی از مقامات را می‌برد که همه بهایی بودند و من نام آنها را به یاد ندارم و حتماً در تاریخ دوران پهلوی دوم ذکر شده است. می‌خواهم بر این موضوع تأکید کنم که هر چه فلسفی، خیلی زودتر از سایر اقلول‌ها، این موضوع انحرافی و حساس را تشخیص داده بود و بر سر منابر فریاد برمی‌آورد و مردم و حکومت را هشدار می‌کرد اگر چه حکومت چندان وقعی نگذارد و بعد‌ها یکی از این بهایی‌ها، کارخانه بیسی کولابا به ایران وارد کرد و تولیدوین ایران را پایه‌گذاری کرد و رئیس هواییمایی کل کشور و رئیس انوزرا، تیمسار خادمی و امیرعباس هویدا بودند که همگی دارای پست‌های کلیدی و حساسی بودند.»

■ **امام خمینی و تداوم راه آیت‌الله بروجردی در مصاف با بهائیت**

همانگونه که در بخش‌های فوق اشارت رفت، رژیم شاه تا مقطع زنده‌یابی آیت‌الله العظمی بروجردی، مانع از به‌نتیجه رسیدن مبارزه ایشان با فرقه بهائیت

گشت. هم از این روی امام خمینی پس از آن و بهره بردن از آن تجربه، به این رویارویی، ابعادی جدید بخشید: زهرارنجبر کرمانی پژوهشگر تاریخ‌معاصر ایران در این باره معتقد است: «با ورود امام خمینی به عرصه سیاست در ابتدای دهه ۴۰، مبارزه با بهائیت وارد مرحله جدیدی شد. ایشان خط‌های بهائیان و همدست آنان اسرائیل را برای اسلام و کشور جدی دانست و به روحانیون عالی‌رتبه، سفارش کرد تا مردم را از این خطر آگاه سازند. امام روحانیات را به اعتراض علیه سیاست‌های شاه فراخواند و چنین گفت: «این سکوت مرگبار، اسباب می‌شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهایی‌ها، این مملکت ما، نواپس ما، پایمال شود...» در جایی دیگر، ایشان استقلال مملکت و اقتصاد آن را در معرض قیضه قهقهه بیپوست‌ها که- در ایران در قالب بهائیان فعالیت می‌کردند- دانست و سکوت در قبال این مسئله را جایز نشمرد. امام پیش از هر شخص دیگری، به خیانت‌های بهائیان و ارتباط آن‌ها با اسرائیل آگاه بود. امام خمینی به درستی هدف از لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را حاکمیت بهائیان بر سرنوشت ایران ارزیابی کرد و طیله این لایحه، قد برافراشت. از دیدگاه ایشان، سازمان بهائیت‌ها در ایران، جاسوس اسرائیل و امریکادود و اساساً برای درهم شکستن مذهب شیعه، به‌وجود آمده بود. تأکید امام بر از دست رفتن استقلال ایران توسط استکبار و عوامل آن نظیر اسرائیل و بهائیت و حکومت پهلوس، ماهیتی ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی به نهضت اسلامی بخشید. امام در سال ۱۳۴۲ در پیامی خطاب به علمای یزد، به صراحت از تسهیلاتی که دولت علم برای برگزاری کنفرانس بهائیان در لندن منظور کرده بود، انتقاد کرد و گفت: «سیاری از پست‌های حساس، به دست این فرقه (بهائیت) است که حقیقتاً اعمال اسرائیل هستند.» ایشان برخی اصول انقلاب سفید نظیر تسلوی مطلق حقوق زن و مرد را نشئت گرفته از آرای رهبران بهائیان می‌دانست. باید گفت مبارزه امام خمینی با بهائیت، علاوه بر تکمیل اقدامات آیت‌الله بروجردی، واجد چند خصوصیت مهم بود: اول، موضع امام سبب پاسداشت عزت و کرامت حوزه علمه قم و مراجع تقلید شد. دوم، امام تأکید داشت که بهائیت یک حزب دست‌نشانده است و طرف حساب مردم ایران، امریکا و اسرائیل هستند و سوم، امام مردم را در این مبارزه، به صحنه آورد.»